****

[اوقات رواتب 2](#_Toc493015397)

[وقت نماز شب 2](#_Toc493015398)

[**ادامه مطلب دوم صاحب عروه (خواندن نماز شب بعد از طلوع فجر)** 2](#_Toc493015399)

[انقلاب نسبت و عدم معارضه طائفه اولی و ثانیه 2](#_Toc493015400)

[مناقشه در کبرای انقلاب نسبت 2](#_Toc493015401)

[تساوی انقلاب نسبتی با نظر مخالف در نتیجه 3](#_Toc493015402)

[دو مناقشه أصلی در جمع بین روایات 3](#_Toc493015403)

[بررسی رجالی مفضل بن عمر 4](#_Toc493015404)

[نظر مرحوم خویی در فقه 4](#_Toc493015405)

[خلاصه نظر مرحوم خویی در رجال 4](#_Toc493015406)

[بررسی نظر مرحوم خویی 5](#_Toc493015407)

[مناقشه در کتاب توحید مفضل 5](#_Toc493015408)

[بررسی روایات ذمّ کننده مفضل بن عمر 5](#_Toc493015409)

[روایت أول 5](#_Toc493015410)

[روایت دوم 7](#_Toc493015411)

[روایت سوم 7](#_Toc493015412)

[بررسی روایات مدح کننده مفضل بن عمر 8](#_Toc493015413)

**موضوع**: وقت نماز شب /اوقات رواتب /کتاب الصلاة

**خلاصه مباحث گذشته:**

متن خلاصه ...

## اوقات رواتب

## وقت نماز شب

**ادامه مطلب دوم صاحب عروه (خواندن نماز شب بعد از طلوع فجر)**

#### انقلاب نسبت و عدم معارضه طائفه اولی و ثانیه

بحث به اینجا رسید که مرحوم خویی راجع به کسی که نماز شبش به این خاطر که خواب مانده است فوت شده است و موقع نماز صبح بیدار شده است؛ فرمود ما به برکت انقلاب نسبت بین طوائف روایات جمع عرفی کردیم و نظر ما این شده است که این شخص که نماز شبش به خاطر خواب فوت شده است وقتی هنگام طلوع فجر از خواب بیدار می شود نماز شب را می خواند و بعد نماز صبح را می خواند و این نماز شب مکروه نیست بلکه به آن ترغیب نیز شده است.

ما عرض کردیم: کبرای انقلاب نسبت بر فرض درست باشد تطبیق آن بر مقام اشکال هایی دارد که در جلسه قبل به آن اشاره کردیم.

##### مناقشه در کبرای انقلاب نسبت

اما کبرای انقلاب نسبت را نیز قبول نداریم زیرا؛

جمع عرفی تابع ظهور استعمالی خطاب ها می باشد و اگر ظهور استعمالی خطابی، أخص از یک خطاب دیگر بود که از متکلّم واحد صادر شده است بین آن دو جمع عرفی می کنیم که مراد از خطاب عام و مطلق غیر از این خطاب خاص و مقیّد بود.

ولی اگر نسبت بین ظهور دو استعمال خطابی عموم و خصوص مطلق نباشد بلکه مثل اکرم العالم و لاتکرم العالم تباین باشد ما با خطاب سوم یعنی اکرم العالم العادل، مقدار حجّیت لاتکرم العالم را به عالم فاسق مضیّق کردیم، ولی ظهور استعمالی آن مضیّق نمی شود و همچنان ظهور استعمالی بین دو خطاب أول تباین است لذا انقلاب نسبت بین این سه خطاب جا ندارد وفاقاً للسید الامام و السید الصدر قدس سرهما.

##### تساوی انقلاب نسبتی با نظر مخالف در نتیجه

و لکن در خیلی از موارد نتیجه عرض ما با مسلک انقلاب نسبت یکی است زیرا بر فرض بگوییم اکرم العالم با لاتکرم العالم تعارض و تساقط می کنند چون کبرای انقلاب نسبت را قبول نداریم ولی به خطاب اکرم العالم العادل که طرف معارضه نیست می توانیم فتوا دهیم.

بله نسبت به اکرام عالم فاسق نتیجه فرق می کند؛ قائلین به انقلاب نسبت، فتوای به حرمت می دهند زیرا می گویند بین این سه خطاب جمع عرفی کردیم و به خطاب لاتکرم العالم نسبت به عالم فاسق عمل می کنیم ولی ما می گوییم نسبت به عام فاسق بین خطاب اکرم العالم و لاتکرم العالم، تعارض وجود دارد. ولی خطاب سوم مشکلی ندارد و می توانیم به مضمون آن فتوا بدهیم.

در محلّ بحث نیز با این که کبرای انقلاب نسبت را قبول نداریم، أما اگر صحیحه سلیمان بن خالد (سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع رُبَّمَا قُمْتُ وَ قَدْ طَلَعَ الْفَجْرُ فَأُصَلِّي صَلَاةَ اللَّيْلِ وَ الْوَتْرَ وَ الرَّكْعَتَيْنِ قَبْلَ الْفَجْرِ ثُمَّ أُصَلِّي الْفَجْرَ قَالَ قُلْتُ أَفْعَلُ أَنَا ذَا قَالَ نَعَمْ وَ لَا يَكُونُ مِنْكَ عَادَةً) که از طائفه ثالثه است مشکل دیگری نداشته باشد و معارضه اش با روایت مفضل بن عمر، با تضعیف مفضل، حلّ شود ما اگر کبرای انقلاب نسبت را قبول نکنیم مشکلی پیش نمی آید.

##### دو مناقشه أصلی در جمع بین روایات

مشکل ما این است که:

أولاً خود صحیحه سلیمان بن خالد از طائفه ثالثه، طرف معارضه با روایت مفضل بن عمر است که بحث رجالی آن را مطرح خواهیم کرد.

و ثانیاً فرض متعارف از ترک نماز شب برای کسی که مقیّد است نماز شب بخواند و می خواهد هنگام اذان صبح ابتدا نماز شب بخواند و بعد نماز صبح را بخواند، این است که ترک نماز شب به خاطر خواب ماندن بوده است و نمی شود این فرض متعارف را خارج کرد.

و توجّه شود که استهجان خروج فرض متعارف به این معنا نیست که فرض باقی مانده و غیر متعارف نادر کالمعدوم است تا برخی اشکال کنند که نادر کالمعدوم نیست و برخی عذر دارند و نماز شب نمی خوانند، بلکه می گوییم نفس خروج فرض متعارف استهجان دارد. و لذا جمع مذکور عرفی نیست و تعارض مستقر است.

### بررسی رجالی مفضل بن عمر

أما بحث راجع به روایت مفضل بن عمر که در نقطه مقابل صحیحه سلیمان بن خالد است و دقیقاً می گوید اگر خواب ماندی و هنگام اذان صبح بیدار شدی ابتدا فریضه را بخوان؛

#### نظر مرحوم خویی در فقه

مرحوم خویی در فقه فرمود سند روایت مفضل ضعیف است.

#### خلاصه نظر مرحوم خویی در رجال

ولی در رجال فرمود به نظر ما مفضل ثقه است. خلاصه فرمایش مرحوم خویی در رجال این است که؛

هر چند کلمات رجالی ها با هم متعارض است ولی روایات مادحه در مورد مفضل بن عمر آن قدر زیاد است و در بین آن ها روایات صحیحه هم هست که منشأ می شود به جلالت قدر مفضل مطمئن شویم.

و روایات ذامّه عمدتاً ضعیف السند است و هر چند سند برخی از آن ها هم تمام است ولی توجیه آن این است که ذمّ مفضل شبیه ذمّی است که از زراره و محمد بن مسلم کرد و بعد به او پیغام داد که: انما أعیبک من به خاطر دفاع از تو و حفظ تو این کار را کردم مثل حضرت خضر که سفینه را برای دفاع از أهل سفینه سوراخ کرد.

یا بگوییم روایات ذمّ در زمان امام صادق و از زبان امام صادق علیه السلام نقل شده است ولی روایات مدح از زبان امام کاظم و امام رضا علیهما السلام نقل شده است و نهایت این است که مفضل بن عمر در زمان امام صادق علیه السلام مشکلی داشته و بعد برطرف شده است. حال مشکل چه بوده است؛ ظاهراً مشکل این بوده است که مفضل دنبال این بوده است که اسماعیل بن جعفر امام شود و امام صادق به این راضی نبود و لذا از مفضل بدگویی کرد. ولی بعد از فوت اسماعیل در زمان امام صادق علیه السلام، مفضل برگشت، و قائل به امامت امام کاظم علیه السلام بود و لذا بعد از وفات امام صادق علیه السلام هیچ ذمّی از امام کاظم و امام رضا علیهما السلام صادر نشده است بلکه مدح صادر شده است و لذا در جلالت قدر مفضل تشکیک نمی کنیم.

و بعد ایشان می گوید: کفی فی جلالته که امام صادق کتاب توحید را برای او بیان کرد. مرحوم استاد نیز مطالب مرحوم خویی را قبول کرده و قائل به وثاقت مفضل شده اند.

#### بررسی نظر مرحوم خویی

##### مناقشه در کتاب توحید مفضل

باید عرض کنیم که:

أولاً؛ این تأکید که کاشف از جلالت قدر مفضل بن عمر، این است که امام صادق علیه السلام کتاب توحید را برای او بیان کرده است به نظر ما این مطلب صحیح نیست زیرا:

أولاً؛ مفضل با یکی از زنادقه وارد بحث شد و طرف مقابل در وجود خدا تشکیک کرد و مفضل عصبانی شد و او گفت مگر تو از أصحاب امام صادق علیه السلام نیستی؟ ما وقتی با امام صادق بحث می کنیم با ما تندی نمی کند. مفضل خدمت امام رسید و اظهار ناراحتی کرد. امام علیه السلام فرمود چند روزی اینجا بیا تا در رابطه با توحید برای تو صحبت کنیم. این دلیل بر جلالت قدر مفضل نمی شود: مفضل به یک دعوا با یکی از زنادقه مبتلا شد و بهترین فرصت بود که امام در رابطه با توحید برای او صحبت کند.

ثانیاً؛ این کتاب آن قدر اتقان متن ندارد که بگوییم حتماً این کتاب از امام صادق علیه السلام است و مطالبی نامأنوس و مضطرب در آن وجود دارد که باید توجیه شود و ما وارد بحث آن نمی شویم. و آن قدر متقن نیست که بگوییم همین که این را به مفضل القاء کرد دلیل بر وثاقت باشد و این کتاب از مفضل است و مفضل خود محل بحث است و کتاب نیز مثل قرآن نیست که خود دلیل بر حقّانیّت خود باشد.

##### بررسی روایات ذمّ کننده مفضل بن عمر

أما راجع به روایات، این مطلب آقای خویی انصافاً درست است که روایات ذمّ از امام صادق علیه السلام نقل شده است؛

##### روایت أول

صحیحه اسماعیل بن جابر؛ حَدَّثَنِي حَمْدَوَيْهِ بْنُ نُصَيْرٍ، قَالَ حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ وَ حَمَّادُ بْنُ عُثْمَانَ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ، قَالَ، قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: ايتِ الْمُفَضَّلَ قُلْ لَهُ يَا كَافِرُ يَا مُشْرِكُ مَا تُرِيدُ إِلَى ابْنِي تُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَهُ.[[1]](#footnote-1)

عرض کردم در روایات دیگر نیز هست که مفضل در کنار اسماعیل بود و از منقطعین و خصیصین اسماعیل بود؛

و روایتی وجود دارد که کشی نقل می کند: جِبْرِيلُ بْنُ أَحْمَدَ، قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى، عَنْ يُونُسَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ لِلْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ الْجُعْفِيِّ يَا كَافِرُ يَا مُشْرِكُ مَا لَكَ وَ لِابْنِي! يَعْنِي إِسْمَاعِيلَ بْنَ جَعْفَرٍ، وَ كَانَ مُنْقَطِعاً إِلَيْهِ يَقُولُ فِيهِ مَعَ الْخَطَّابِيَّةِ، ثُمَّ رَجَعَ بَعْدُ.[[2]](#footnote-2)

یعنی مفضل بن عمر از خصیصین اسماعیل بود و بعد از امام صادق علیه السلام مثل خطّابیه قائل به امامت اسماعیل بود ولی بعد، از این نظر برگشت.

در روایتی دیگر که کشّی از اسماعیل بن عامر نقل می کند می گوید؛ حَدَّثَنِي حَمْدَوَيْهِ، قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَامِرٍ، قَالَ، دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فَوَصَفْتُ لَهُ الْأَئِمَّةَ حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَيْهِ، قُلْتُ وَ إِسْمَاعِيلُ مِنْ بَعْدِكَ، فَقَالَ: أَمَّا‌ ذَا فَلَا، قَالَ حَمَّادٌ، فَقُلْتُ لِإِسْمَاعِيلَ وَ مَا دَعَاكَ إِلَى أَنْ تَقُولَ وَ إِسْمَاعِيلُ مِنْ بَعْدِكَ قَالَ أَمَرَنِي الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ.[[3]](#footnote-3)

اسماعیل بن عامر می گوید بر امام صادق علیه السلام داخل شدم و أسماء أئمه را گفتم و به اسم خود حضرت رسیدم و گفتم بعد از شما اسماعیل. حمّاد می گوید من به اسماعیل بن عامر گفتم که برای چه این حرف را زدی. اسماعیل گفت که مفضل بن عمر به من گفت که این گونه بگو.

و لذا در روایت صحیحه اسماعیل بن جابر می گوید سراغ مفضل برو و بگو: «يَا كَافِرُ يَا مُشْرِكُ مَا تُرِيدُ إِلَى ابْنِي تُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَهُ» چون همین که امامت اسماعیل را مطرح می کرد در معرض این بود که حکومت روی آن حساس شود و ممکن بود او را بکشند و تعبیر «یا کافر یا مشرک» تعبیر تندی است. این یک روایت در ذمّ مفضل که البته از امام صادق علیه السلام است.

**نکته:** روایات ذمّ وثاقت را ردّ نمی کنند ولکن چون مرحوم خویی می خواهد از روایات مادحه جلالت قدر مفضل را به دست بیاورد تا وثاقت را ثابت کند، روایات ذمّ کننده معارض روایات مادحه می شود و جلالت قدر ثابت نمی شود.

این که مفضل دوست داشت اسماعیل بعد از امام صادق علیه السلام امام شود اشکالی نداشت. ولی این که حضرت به او بگوید«یا کافر یا مشرک» نشان از خبث باطن مفضل دارد.

##### روایت دوم

معتبره علی بن حکم از مفضل بن عمر نقل می کند؛ کان یبشّر أبا الخطّاب و فلاناً أنکما لمن المرسلین [حَدَّثَنِي حَمْدَوَيْهِ وَ إِبْرَاهِيمُ ابْنَا نُصَيْرٍ، قَالا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، أَنَّهُ كَانَ يُشِيرُ أَنَّكُمَا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ.[[4]](#footnote-4)]

 (اباالخطّاب مغیرة بن سعید که رئیس فرقه ضاله خطّابیه است که امام لعنشان می کرد و بعد ها در یک درگیری در کوفه با أصحابش کشته شد)

در کشی از بعض کتب غلات بدتر از این مطلب را نقل می کند؛

قَالَ الْكَشِّيُّ: وَ ذَكَرَتِ الطَّيَّارَةُ الْغَالِيَةُ فِي بَعْضِ كُتُبِهَا عَنِ الْمُفَضَّلِ: أَنَّهُ قَالَ لَقَدْ قُتِلَ مَعَ أَبِي إِسْمَاعِيلَ يَعْنِي أَبَا الْخَطَّابِ سَبْعُونَ نَبِيّاً كُلُّهُمْ رَأَى وَ هَلَكَ نَبِيُّنَا فِيهِ[[5]](#footnote-5)

کسی که ابو الخطّاب و رفیقش را از مرسلین می داند باید به او خطاب یا زندیق و یا مرتد کرد و «یا کافر و یا مشرک» برای او سهل است زیرا او خاتمیّت برای پیغمبر اکرم را منکر است.

##### روایت سوم

حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ بُنْدَارَ الْقُمِّيُّ، قَالَ حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي خَلَفٍ الْقُمِّيُّ، قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ وَ الْحَسَنُ بْنُ مُوسَى، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ، قَالَ، دَخَلَ حُجْرُ بْنُ زَائِدَةَ وَ عَامِرُ بْنُ جُذَاعَةَ الْأَزْدِيُّ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فَقَالا جَعَلَنَا فِدَاكَ، إِنَّ الْمُفَضَّلَ بْنَ عُمَرَ يَقُولُ إِنَّكُمْ تَقْدِرُونَ أَرْزَاقَ الْعِبَادِ! فَقَالَ: وَ اللَّهِ مَا يَقْدِرُ أَرْزَاقَنَا إِلَّا اللَّهُ وَ لَقَدِ احْتَجْتُ إِلَى طَعَامٍ لِعِيَالِي فَضَاقَ صَدْرِي وَ أَبْلَغْتُ إِلَى الْفِكْرَةِ فِي ذَلِكَ حَتَّى أَحْرَزْتُ قُوتَهُمْ فَعِنْدَهَا طَابَتْ نَفْسِي، لَعَنَهُ اللَّهُ وَ بَرِئَ مِنْهُ، قَالا أَ فَتُلْعِنُهُ وَ تَتَبَرَّأُ مِنْهُ قَالَ نَعَمْ فَالْعَنَاهُ وَ ابْرَءَا مِنْهُ بَرِئَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ مِنْهُ.[[6]](#footnote-6)

این دو نفر خدمت امام علیه السلام رسیدند و گفتند؛ مفضل بن عمر می گوید رزق مردم در دست شماست. امام فرمود مقدّر ارزاق ما هم خداوند است. بعد حضرت فرمود؛ من تازگی برای خانواده نیازمند غذا شدم متحیّر ماندم چه کنم. بعد راهی پیدا کردم تا غذا تهیه کردم و آرامش پیدا کردم. بعد حضرت مفضل را لعن کردند.

این روایاتی است که در ذمّ مفضل بن عمر وارد شده است.

مرحوم خویی فرموده است:

این روایات صلاحیّت مقاومت در برابر روایات مادحه که کثیر و بلیغ است و در بین آن صحاح نیز هست را ندارد و باید روایات ذم کننده را توجیه کنیم که: روایات ذمّ برای ابتدای أمر او و در زمان امام صادق علیه السلام بوده است و این ذمّ در آن موقع یا مفضل مشکلی داشته است و بعد حل شده است و یا مشکلی نداشته است و حضرت برای حفظ جان مفضل از دشمن مثل زراره او را ذمّ کرده است. بعد مرحوم خویی شروع به ذکر روایات مادحه می کنند.

نکته: امام صادق علیه السلام روایات مادحه نیز دارد ولی بیان مرحوم خویی این است که نهایت این است که روایات ذامه و مادحه ای که از امام صادق علیه السلام نقل شده است تعارض کنند ولی روایات مادحه از امام کاظم و امام رضا علیهما السلام که دیگر معارض ندارد. و معیار هم حال فعلی أفراد است و نباید در بررسی روات حساب کنیم که راوی از روز أول که به دنیا آمده است چگونه بوده است. بلکه وقتی می گوییم ثقه است یعنی آن وقتی که ما دیدیم ثقه بوده است.

و اگر هم این شخص ثقه، قبلاً روایت یا کتاب نادرستی تألیف کرده باشد بعد از وثاقتش آن را درست می کند. مفضل بن عمر هم زمان امام صادق آدم خوبی بوده است و این که در فتره ای از زمان دچار مشکل شده است ایرادی ندارد زیرا وقتی آدم خوبی بوده است نگفته است که به روایات قبلی من عمل نکنید.

##### بررسی روایات مدح کننده مفضل بن عمر

1- روایت موسی بن بکر؛ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَلَفٍ، قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَسَّانَ الْوَاسِطِيُّ، قَالَ حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ بَكْرٍ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ (ع) يَقُولُ: لَمَّا أَتَاهُ مَوْتُ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ رَحِمَهُ اللَّهُ كَانَ الْوَالِدُ بَعْدَ الْوَالِدِ، أَمَا إِنَّهُ قَدِ اسْتَرَاحَ.[[7]](#footnote-7)(احتمالاً حدیث از امام رضا علیه السلام است.)

می گویند: مفضل بن عمر آن قدر عاشق امام بود که وقتی برای امام علیه السلام ماهی می خرید سرهای ماهی را که نمی خوردند جمع می کرد و به بازار ماهی فروش ها می برد و می فروخت و با آن برای امام ماهی می خرید. لذا تعبیر این است که والد بعد از والد، یعنی مثل پدر دلسوز بود و بعد از پدر خودم او برای من پدری کرد. و مفضل زمان امام صادق مرد کاملی بوده است.

2- روایت بشیر دهّان؛ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيِّ، قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ يَسِيرَ الدَّهَّانِ، قَالَ، قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) لِمُحَمَّدِ بْنِ كَثِيرٍ الثَّقَفِيِّ، مَا تَقُولُ فِي الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ مَا عَسَيْتُ أَنْ أَقُولَ فِيهِ، لَوْ رَأَيْتُ فِي عُنُقِهِ صَلِيباً وَ فِي وَسَطِهِ كُسْتِيجاً لَعَلِمْتُ عَلَى أَنَّهُ عَلَى‌ الْحَقِّ، بَعْدَ مَا سَمِعْتُكَ تَقُولُ فِيهِ مَا تَقُولُ، قَالَ، رَحِمَهُ اللَّهُ لَكِنْ حُجْرُ بْنُ زَائِدَةَ وَ عَامِرُ بْنُ جُذَاعَةَ أَتَيَانِي فَشَتَمَاهُ عِنْدِي، فَقُلْتُ لَهُمَا لَا تَفْعَلَا فَإِنِّي أَهْوَاهُ، فَلَمْ يَقْبَلَا فَسَأَلْتُهُمَا وَ أَخْبَرْتُهُمَا أَنَّ الْكَفَّ عَنْهُ حَاجَتِي! فَلَمْ يَفْعَلَا، فَلَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُمَا، أَمَا إِنِّي لَوْ كَرُمْتُ عَلَيْهِمَا لَكَرُمَ عَلَيْهِمَا مَنْ يَكْرُمُ عَلَيَّ، وَ لَقَدْ كَانَ كُثَيِّرُ عَزَّةَ فِي مَوَدَّتِهِ لَهَا أَصْدَقَ مِنْهُمَا فِي مَوَدَّتِهِمَا لِي، حَيْثُ يَقُولُ:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لَقَدْ عَلِمَتْ بِالْغَيْبِ أَنِّي أَخُونُهَا  |  | إِذَا هُوَ لَمْ يُكْرِمْ عَلَيَّ كَرِيمَهَا  |

أَمَا إِنِّي لَوْ كَرُمْتُ عَلَيْهِمَا لَكَرُمَ عَلَيْهِمَا مَنْ يَكْرُمُ عَلَيَّ.[[8]](#footnote-8)

3-روایت هشام بن أحمر: فقال نعم و الله المفضل بن عمر الجعفی یقولها و یکرّرها انما هو والد بعد والد حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْقُمِّيُّ، قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ أَسَدِ بْنِ أَبِي الْعُلَا، عَنْ هِشَامِ بْنِ أَحْمَرَ، قَالَ، دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، وَ هُوَ فِي ضُيَيْعَةٍ لَهُ فِي يَوْمٍ شَدِيدِ الْحَرِّ وَ الْعَرَقُ يَسِيلُ عَلَى صَدْرِهِ، فَابْتَدَأَنِي فَقَالَ: نَعَمْ وَ اللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا‌ هُوَ، الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ الْجُعْفِيُّ، حَتَّى أَحْصَيْتُ نَيِّفاً وَ ثَلَاثِينَ مَرَّةً يَقُولُهَا وَ يُكَرِّرُهَا، قَالَ: إِنَّمَا هُوَ وَالِدٌ بَعْدَ وَالِدٍ.

قَالَ الْكَشِّيُّ: أَسَدُ بْنُ أَبِي الْعُلَا يَرْوِي الْمَنَاكِيرَ، لَعَلَّ هَذَا الْخَبَرَ إِنَّمَا رُوِيَ فِي حَالِ اسْتِقَامَةِ الْمُفَضَّلِ قَبْلَ أَنْ يَصِيرَ خَطَّابِيّاً.

هشام می گوید بر امام صادق وارد شدم و می خواستم راجع به مفضل بن عمر سؤال کنم؛ از این جمله معلوم می شود که مفضل از کسانی بوده است که شخصیّت جنجالی داشته است.

کشی در این روایت مناقشه کرده است و گفته است که راوی در روایت أسد بن أبی العلا است که أحادیث منکر را نقل کرده است. و گفته است که شاید هم قبل از این که مفضل جزء خطابیه بشود امام علیه السلام این گونه فرموده است. یعنی کشی پذیرفته است که مفضل یک زمانی جزء پیروان ابا الخطاب مغیرة بن سعید شده است. این نکته را در ذهن داشته باشید.

4- و حكى نصر بن الصباح، عن ابن أبي عمير بإسناده، أن الشيعة حين أحدث أبو الخطاب ما أحدث خرجوا إلى أبي عبد الله ع فقالوا: أقم لنا رجلا نفزع إليه في أمر ديننا و ما نحتاج إليه من الأحكام. قال: لا تحتاجون إلى ذلك، متى ما احتاج أحدكم عرج إلي و سمع مني و ينصرف، فقالوا: لا بد. فقال: قد أقمت عليكم المفضل اسمعوا منه و اقبلوا عنه، فإنه لا يقول على الله و علي إلا الحق، فلم يأت عليه كثير شي‌ء حتى شنعوا عليه و على أصحابه، و قالوا أصحابه لا يصلون، و يشربون النبيذ، و هم أصحاب الحمام، و يقطعون الطريق و المفضل يقربهم و يدنيهم.[[9]](#footnote-9)

أهل کوفه بعد از جریان أبالخطاب مبلّغی خواستند، حضرت گفت هر موقع نیاز شد بیایید گفتند نه باید کسی را داشته باشیم. حضرت مفضل را معرّفی می کند.

از این روایت فهمیده می شود که مفضل جزء خطّابیه نبوده است و بعد شایع شده که جزء خطّابیه است زیرا با آنها رفت و آمد می کرد. و تحلیل شخصیت او این است که دافعه نداشته است و با همه خوب بوده است و در تاریخش هست که با کفتر باز ها و دزد ها، و حتّی با شراب خوار ها مماشات می کرده است. و شیعه هایی که خیلی معتقد بودند که خط قرمز ها را باید مراعات کرد از مفضل ناراحت بودند. این مطلب از کل زندگی مفضل بن عمر به دست می آید.

(و این جریان را نقل می کنند که امام صادق علیه السلام نامه نوشت که فلان مقدار پول نیاز است و فلان چیز و فلان چیز را بخرید. مفضل بن عمر به دنبال کفتر باز ها فرستاد و تا زراره و بقیه که به آن ها گفتم پول جور کنید گفتند فعلاً نداریم بعداً تهیه می کنیم، تا این ها ناهارشان تمام نشده است پول را جور کنید. کفترباز ها هم سریع از این طرف و آن طرف پول جور کردند و آوردند از کفتربازها در خواست کرد و آنها قبل از این که ناهار زراره تمام شود پول زیادی را آماده کردند و پیش مفضل بن عمر گذاشتند و هنوز ناهار زراره تمام نشده بود. و به زراره گفت که ما به این کفتر باز ها نیاز داریم. که روایتش را بعداً نقل می کنیم.)

این روایات را کشّی نقل می کند و ما این روایات را از معجم رجال حدیث جلد 19 صفحه 321 این ها را نقل می کنیم.

1. رجال الكشي، ص: 323‌ [↑](#footnote-ref-1)
2. رجال الكشي، ص: 321‌ [↑](#footnote-ref-2)
3. رجال الكشي، ص: 325‌ [↑](#footnote-ref-3)
4. رجال الكشي، ص: 323‌ [↑](#footnote-ref-4)
5. رجال الكشي، ص: 324‌ [↑](#footnote-ref-5)
6. رجال الكشي، ص: 323‌ [↑](#footnote-ref-6)
7. رجال الكشي، ص: 321‌ [↑](#footnote-ref-7)
8. رجال الكشي، ص: 321‌ [↑](#footnote-ref-8)
9. معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرجال، ج‌19، ص: 321‌ [↑](#footnote-ref-9)